



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پنجاهم





آقای عباس از شیراز



با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان گنج حضوری گرامی

نظم زندگی چی هست؟

در برنامه قبل آقای شهبازی به ما گفتن که زندگی با نظم خودش عمل میکنه و به نظم من ذهنی ما کاری نداره.

گوش بی گوشي در اين دم بر گشا
بهر راز يفعل الله مايشا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۶

نظم من ذهنی ما چیه؟ من ذهنی من میخواد که همین الان اتفاقیایی بیفته که به همه همانیدگیهاتش برسه. من ذهنی من میخواد همین الان بهترین ماشین و بهترین خونه رو داشته باشه و به ظاهر و بدن خیلی خوب برسه و روابطش تو بیرون با کسایی که میخواد عالی باشه.

اما خدا با نظم ذهن ما عمل نمیکنه. اتفاقیایی که ما میخوایم نمیفته بلکه زندگی با نظم خودش اتفاقات رو بوجود میاره. حالا طبق اشعار مولانا و توضیحاتی که آقای شهبازی به ما دادن نظم زندگی شامل چه چیزهایی میشه؟

۱- رضا داشتن و شاد و خوش اخلاق بودن باعث ایجاد فراوانی در درون و بیرون ما میشه.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضا است
اگر ببارم از آن ابر بر سرت بارم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳

شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران با چمن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

من غم تو میخورم تو غم مخور
بر تو من مشفق ترم از صد پدر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

همان لحظه در جنت گشاید
چو تو راضی شوی در ابتلایی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۷۵

۲- شکایت و ناله کردن باعث میشه که خدا هم به ما جفا کنه و اتفاقات بدی در بیرون برای ما بیفته. هم چنین از شادی و قدرت و حس امنیت و هدایت و عقل ایزدی هم بی بهره میشیم.

لذت بی کرانه ایست عشق شدست نام او
قاعده خود شکایت است ورنه جفا چرا بود

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۰

۳- جف القلم خداوند: خدا درون و بیرون ما رو با قلم خودش مینویسه و این اتفاق هر لحظه میفته. اگر ما فضاگشایی کنیم و شناسایی کنیم که از جنس خداوند و این لحظه هستیم و من ذهنی و همانیدگیهای ما توهم هستن، اون موقع قلم خدا برای ما خوب مینویسه. در واقع باید با خدا همکاری کنیم تا این من ذهنی رو از دست بدیم و شناسایی کنیم که از جنس خداوند هستیم. اون موقع در بیرون اتفاقهای خوبی برای ما میوفته. اما اگه بخوایم از جنس من ذهنی باشیم و من ذهنمونو بزرگ کنیم در بیرون برای ما اتفاقای بد میوفته.

معنی جفّ القلم کی آن بود
که جفاها با وفا یکسان بود

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱

بل جفا را هم جفا جفّ القم
وآن وفا را هم وفا جفّ القلم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۲

ور ز دستت دیو خاتم را ببرد
پادشاهی فوت شد بخت بمرد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۵۸۱

۴- هر وقت با من ذهنی عمل کنیم کارهای ما هیچ فایده ای نداشته و در بیرون به نتیجه نمیرسد، اما اگر با عقل و خرد خدا که در این لحظه در اختیار ما قرار میگیره عمل کنیم، عمل ما در بیرون موثر و بدون درد هست و نتیجه میده.

چون ز زنده مرده بیرون میکند
نفس زنده سوی مرگی می تند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

دهان ازدها را بر دریدم
طریق عشق را آباد کردم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۰۲

زهی باغی که من ترتیب کردم
زهی شهری که من بنیاد کردم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۰۲

۵- خداوند همانیدگیهای ما رو با تیر میزنه، پس اگه میخوایم اتفاقیهای بد برامون نیفته باید فضاگشایی کنیم و مرکزمون رو عدم کنیم و همانیدگیها رو به حاشیه برونیم.

تیر را مشکن که این تیر شهی ست
نیست پرتاوی ز شصت آگهی ست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۵

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۶

فعل توست این غصه های دم به دم
این بود معنی قد جَفَّ القلم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

۶- شکر کردن واقعی که بوسیله فضاگشایی اتفاق میفته باعث فراوانی درون و بیرون برای ما میشه.

شکر قدرت، قدرتت افزون کند
جبر، نعمت از کفت بیرون کند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۳۹

۷- صبر کردن واقعی که بوسیله فضاگشایی اتفاق میفته باعث رستگاری و موفقیت میشه.

صبر کردن جان تسبیحات توست
صبر کن کآنست تسبیح درست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵

هیچ تسبیحی ندارد آن درج
صبر کن الصبر مفتاح الفرج

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۶

گر تو را صبر بدی رزق آمدی
خویشتن چون عاشقان بر تو زدی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۵۳

۸- رعایت انصتوا که هم به صورت کمتر صحبت کردن و هم به صورت خاموش کردن افکار همانیده هست، باعث لطف خداوند به ما میشه.

انصتوا بپذیر تا بر جان تو
آید از جانان جزای انصتوا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

۹- خدا میخواد که ما در زندگی بیرون موفق باشیم و به اهدافمون برسیم، اگر ما با اهداف زندگیمون همانیده نباشیم و مرکز ما عدم باشه خداوند به ما کمک میکنه تا به اهدافمون برسیم و خدا اهدافمون رو برامون درست میکنه، اما اگه با اهداف همانیده باشیم و از اهدافمون زندگی بخوایم بی مراد میشیم.

جمله بی مرادیت از طلب مراد توست
ورنه همه مرادها همچو نثار آیدت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۳

گر نخواهم داد خود ننمایم
چونش کردم بسته دل بگشایم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴

ای طالب خوش حمله من راست کنم جمله
هر خواب که دیدستی هر دیگ که پختستی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۸۲

با تشکر از زحمات آقای شهبازی و دوستان عزیز

عباس از شیراز



خانم مهردادخت از چالوس



به نام خدا و با سلام و ارادت خدمت شما بزرگوار و همه همسفران عزیز .

جای لغزش من ذهنی ما

۱- با اینکه ما آگاه شدیم که با چوگان کن فکان خدا زده می شویم، یعنی اگر من ذهنی داشته باشیم، قضا اتفاقات را می فرستد و بخاطر واکنش خود به درد می افتیم، باز تسلیم نیستیم و سبب سازی می کنیم و مسبب را نمی بینیم و این یکی از لغزشهای ماست. ولی اگر فضا را باز کنیم و تسلیم باشیم، چون در حکم کن فکان خدا هستیم، بیرون و درون ما از طریق خدا سامان می یابد.

پیش چوگانهای حکم کن فکان
می دویم اندر مکان و لامکان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲

چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود .

۲- من های ذهنی متوجه نیستند که همه باید در این لحظه در محضر خدا باشند. پس به بودن در جهان فنا که همان جهان ذهن است ادامه می دهند و این جهان مردن است و در آن جا عاریتی و موقتی هستند. در صورتی که جهان برتری هم هست که همان محضر خداست و آن روشنایی بخش زندگی همه ماست. اما من ذهنی از این موضوع آگاه نیست و نمی خواهد آگاه شود و این جای لغزش او است .

سوره یس (۳۶)، آیه ۳۲

وکس نماند مگر آنکه نزد ما حاضرش آرند.

گفت موسی: این جهان مردن است
آن جهان انگیز، کآنجا روشن است

- مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۲

این فناجا، چون جهان بود نیست
بازگشت عاریت، بس سود نیست

- مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۳
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۳۹۲ - ۳۳۹۳

۳- من ذهنی از زیان رسیدن به جسم و مالش ناراحت می شود و حاضر نیست همانیدگی هایش را رها کند. و لغزش او برای این است که نمی داند این آزاد شدن از همانیدگی ها به نفع جانش هست و او را از بدبختی هایی که من ذهنی در زندگی برایش ایجاد می کند نجات می بخشد.

تا بدانی که زیان جسم و مال
سود جان باشد، رهاند از وبال

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۵

۴- پس من ذهنی درد هوشیارانه را به جان نمی خرد و ناله و شکایت می کند. در حالی که این درد هوشیارانه را خداوند طبق امر کن فکانش به انسان عطا می کند و به اراده او نیست و من ذهنی از شکرانه دادن برای این موهبت بی نصیب هست و در زندگی موفق و پیروز هم نیست.

پس ریاضت را به جان شو مشتری
چون سپردی تن به خدمت، جان بری

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

ور ریاضت آیدت بی اختیار
سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار

- مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن
تو نکردی او کشیدت ز امر کن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۳۹۶ تا ۳۳۹۸

۵- لغزش بعدی من ذهنی این است که او همیشه در عجله و شتاب هست و بواسطه این شتاب در ذهن بیشتر می ماند که این از مکر شیطان است. همانطور که خدا زمین و افلاک را در شش روز (برهه های زمانی مختلفی) و بتدریج و طبق امر کن فکانش خلق کرد، تبدیل شدن انسان هم از من ذهنی به هوشیاری حضور به تدریج صورت می گیرد. اگر انسان عجله نکند و قضاوت و مقاومت نداشته باشد، صبر و تأمل هم شامل حالش می شود.

با تائی گشت موجود از خدا
تا به شش روز این زمین و چرخها

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۰

ورنه قادر بود کو کن فیکون
صد زمین و چرخ آوردی برون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۱
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۵۰۰ و ۳۵۰۱

مکر شیطان است تعجیل و شتاب
لطف رحمان است صبر و احتساب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۷۰

۶- من ذهنی یک گبر عنود هست، یعنی کسی که روی خدائیت خود را پوشانیده و سرکش است و در مقابل رفتار مردم سریع منقبض شده و واکنش نشان می دهد. چون نور الهی از او رد نمی شود.

مصطفی فرمود کای گبر عنود
چون سیه گشتی؟ اگر نور از تو بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۵

گر تو یَنبُوع الهی بودی
این چنین آب سیه نگشود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۶
مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۳۵ و ۳۲۳۶

۷- من ذهنی با اینکه می داند خطا کار هست، بخاطر کبر و خودنمایی و حفظ ابروی مصنوعی مسئولیت اشتباه خود را نمی پذیرد. از خدا و مردم بخاطر خطاهایش عذر خواهی نمی کند. همانطور که کاتب پیامبر نتوانست اعتراف کند و از پیامبر عذر خواهی کند که آنچه به واسطه قرین بودن با پیامبر بر وی رسیده، نور پیامبر بود و او از خودش وحیی نداشت.

تا که ناموسش به پیش این و آن
نشکند، بر بست این او را دهان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۷

اندرون می شوردش هم زین سبب
او نیارد توبه کردن این عجب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۸
مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۳۷ و ۳۲۳۸

۸- من ذهنی در بند حفظ ناموس و حیثیت بدلی است. کبر و غرور دارد. در فکر تأیید و توجه گرفتن از این و آن است و از طرفی هم سودای دینداری دارد و این از لغزش اوست .

ای بسا کفار را سودای دین
بند او ناموس و کبر و آن و این

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۶

۹- این بند من ذهنی یک بند نهان و غیبی است که پاره کردن آن از بند آهنی هم سختتر است. زیرا بند آهنی را با تبر یا ابزار دیگری می توان جدا کرد ولی این بند غیبی را من ذهنی با عقل جزوی اش نمی داند چگونه پاره کند و تا زمانیکه انسان فضا گشایی نکند و تسلیم خدا نشود، پاره نخواهد شد. چون من ذهنی با دید همانیدگی هایش مرتب به مسئله سازی و مانع سازی و زندگی مخربش ادامه میدهد و این جای لغزش من ذهنی است.

بند پنهان، لیک از آهن بتر
بند آهن را بدراند تبر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۷

بند آهن را توان کردن جدا
بند غیبی را نداند کس دوا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۸
مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۴۷ و ۳۲۴۸

با سپاس فراوان

مهردخت از چالوس



خانم سرور از شیراز



با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار

برنامه ۸۵۵، غزل ۱۸۶۳

ای سنجق نصرالله وی مشعله یاسین
یارب چه سبک روحی بر چشم و سرم بنشین

– مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

ای مرکز باز شده درون انسان که همان پرچم یاری زندگی هستی و تمام صفات نیک و گوهر وجود انسان را
هویدا می کنی، چقدر، برعکس روح جسمی که مملو از همانیدگیهاست و سنگین می باشد، سبکی و سبکبال.
پس زین پس با چشمهای تو می بینم و عقل، قدرت، هدایت و حس امنیت را از تو دریافت می کنم.

ای تاج هنرمندی، معراج خردمندی
تعریف چه می باید چون جمله تویی تعیین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

خداوندا، هر آنکس که درونش را از غیر تهی کرد و به دریای بی نهایت و ابدیت تو متصل گشت را، تاج کرمانا بر سر گذاشتی، از خرد الهی خویش در آسمان درونش جاری کردی، دهانش را از تعریف ذهن بستنی و او را به وحدانیت خود متصل گرداندی.

هر ذره که می جنبد هر برگ که می خنبد
بی کام و زبان گفتی در گوش فلک بنشین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

تمام باشندگان عالم، هر کدام به زبان خود، پیام زندگی را به گوش انسان می رسانند که بس کن مدت اقامت در ذهن بسیار طولانی شده، زبان ذهن را خاموش کن، به دریای عدم وصل شو، به عشق خداوند زنده شو و از ارتعاش این عشق ما را نیز بهره مند گردان.

جان همه ای جانا! ای دولت مولانا
جان را برهائیدی از ناز فلان الدین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

ای خداوند، ای جان دهنده تمام جان ها، ای که همه فراوانی، برکت و رحمت هستی، جان تمام انسان های مرده در خواب ذهن را که تصمیم به گشودن فضا کردند را زنده کردی و از مرده ذهن، زنده را بیرون کشیدی و جان بخشیدی و اینگونه آنها را از تمام آنچه ذهنشان مهم می پنداشت و گدای آنها بودند نجات دادی و آزاد کردی.

از نفخ تو می روید پر ملاء الأعلی
وز شرق تو می تفسد پشت فلک عنین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

از دم زنده کننده تو ای خداوند جان ها، پر خود را از همانیدگیها می شود کند و به آسمان یکتایی تو پرواز کرد.
با تابش نور گرم حضور تو، پشت عقیم و نابارور ذهن، راست و بارور می شود.

از عشق جهان سوزت وز شوق جگر دوزت
بی هیچ دعاگویی عالم شده پرآمین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

خداوندا عشق به تو، تمام همانیدگی ها را می سوزاند و دید وحدت می بخشد و از کثرت جهان فرم رها می کند.
مرکز پر شده از یاد تو، همان آواز بلی در هر لحظه، اجابت محض است بی هیچ تقلایی.

ناگاه سحرگاهی بی رخنه و بیراهی
آورد طیب جان یک خمره پرافسنتین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

دم قضا و کن فکان خداوند، ناگهان و به یکباره، بدون آنکه ذهن بتواند راه ورودش را بداند، بر جان انسان
ریخت و نوع هشیاریش را عوض کرد و در نتیجه این تبدیل، چشمان دردمندش شفا یافت.

تا این تن بیمارم وین کشته دل زارم
زنده شد و چابک شد برداشت سر از بالین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

انسان به خواب رفته در ذهن که چون مرده ای بیش نبود، با نوشیدن شراب الهی و تجدید پیمان الست تو، جانی دوباره یافت و به تکاپوی زنده زندگی تو وصل شد.

گفتم که ملیحی تو مانا که مسیحی تو
شاد آمدی ای سلطان ای چاره هر مسکین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

انسان زنده شده به خداوند، نگاهی دوباره به خود می اندازد، از این همه شیرینی و دلنشینی و قدرت زنده کننده زندگی، به وجد می آید و طعم واقعی زیستن را تجربه می کند. قدر گنج حضوری که به آن دست یافته را می داند و یقین دارد که دواي تمام دردها، همین جاست و می خواهد تا تماما به زندگی تبدیل شود، چرا که به یاد آورده که تعین و عینیت او در روز الست، زندگی، بوده پس می خواهد تماما او شود.

پیغامبر بیماران، نافع تری از باران
در خمره چه داری گفت داروی دل غمگین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

انسان به خواب رفته در ذهن که گرفتار درد و رنج بی پایان ذهن شده بود، ناگهان از خواب با گشودن فضا، بر می خیزد. جسم بیمار هم هویت شده با چیزها را در زیر باران بی نهایت و ابدیت زندگی می گیرد و این باران تمام ناپاکیها و هر آنچه ذهن آن را نوشته بود، می شوید و حاصل این شست و شو: شادی، برکت رحمت و فراوانی زندگیست.

حرز دل یعقوبم سرچشمه ایوبم
هم چستم و هم خوبم هم خسرو و هم شیرین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

یعقوب، چون ما انسان ها سالها در فراق یوسف حضور خود گریست. حرز و نگاهبان او، همان فضای گشوده شده یا عدم بود. ایوب نیز، جسم بیمار خود را با صبر، در آب هوشیاری شست و شفا یافت.

پس، هر آنکس که فضاگشایی و صبر کند، به زندگی وصل شود، سرزنده و چالاک می شود، بهبود می یابد، پادشاهی می کند و هر چهار بعد او، از برکات زندگی سیراب می گردد.

گفتم که چنان دریا در خمره کجا گنجد
گفتا که چه دانی تو این شیوه و این آیین

- مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

کی داند آخر استادی بی چون را
گنجايد در سجین او عالم علین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

وقتی انسان با فضاگشایی به بی نهایت و ابدیت خداوند وصل شد، این کار از نظر ذهن که همه چیز را در مکان و زمان می گنجانند، قابل فهم نیست. چون بی زمانی و بی مکانی فقط با اتصال به فضای یکتایی درک می شود و زبان ذهن، قاصر و ناتوان از دریافت و توصیف آن.

کار بی چون قضا و کن فکان زندگی، در زندان ذهن که با قوانین علت و معلول قابل فهم است، دانسته نمی شود.

یوسف به بن چاهی بر هفت فلک ناظر
وندر شکم ماهی یونس زبر پروین

- مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

انسان اسیر در چاه تنگ و تاریک ذهن و گرفتار در شکم دردها و رنج‌ها، به شرط تسلیم و فضاگشایی و صبر، می‌تواند ناظر خود باشد و این کار را نمی‌توان با محاسبات ذهن درک کرد و کیفیتی برایش قائل شد چرا که ذهن با کمیت سر و کار دارد.

گر فوقی و گر پستی هستی طلب و مستی
نی بر زبرین وقف است این بخت نه بر زیرین

– مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

انسان در هر حالی که باشد بدون اندازه‌گیری و قضاوت ذهن، باید به سمت مرکز عدم حرکت کند و در کار باشد.

خامش که نمی گنجد این حصه در این قصه
رو چشم به بالا کن روی چو مهش می بین

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۶۳

ساکت شو! از فضای شلوغ ذهن بیرون بیا و خدا و زندگی را در قالب‌های ذهن جستجو نکن فضا را باز کن تا
چشمانت ماه حضور زندگی را ببیند ان شاءالله.

با احترام سرور از شیراز



خانم فریده از هلند



– نفس و شیطان

دیو چون عاجز شود در افتتان
استعانت جوید او زین انسیان

– مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

که شما یارید با ما، یاری
جانب مایید جانب داری

– مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

همانطور که نیروی زندگی در جهان هستی در حال کار و جذب ماست، نیروی درد و همانیدگی شیطان هم در حال کار و فعالیت است. از هر چیزی که نگرانی و میترسی، از همانجا شیطان راه را پیدا میکند و وارد میشه و بهت حمله میکند.

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هایش دو صورت شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

نیروی درد و همانیدگی بزرگ از بیرون حمله اش را کرد و انگاری به نیروی من ذهنی درونی خودمان فرمانی صادر کرد. که الان وقت کاره، من ذهنی بالا بیا و ترس و وحشت را به جان هوشیاری بیانداز.

حالا دیگه نوبت من ذهنی خود ماست، که فعال شده و با فکر پشت فکر، همانیدگی‌ها را به حرکت در میاریم و زهر را به جان هوشیاریمان میریزیم. همانیدگی‌ها در شکل ظاهری ترس، خودنمایی میکنند. ترس ناشی از دست دادن همانیدگیها، ترس از دست دادن کنترل بر روی داشته‌هایی که هوشیاری به خودش چسبانده. در حالیکه هوشیاری همچون الف لخته و نیازی به چیزی برای اضافه کردن خودش نداره. زندگی هم بیکار ننشسته، نیروی زندگی که درون خود ماست، از طریق تسلیم و پذیرش ما شروع به کار و فعالیت میکنه.

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بدنند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

با خواندن ابیات، هوشیاری را با زندگی قرین کرده، تا وقتی که فضای درون باز بشه. بانگ غول درون، فروکش میکنه و حمله دیو دفع میشه. بالاخره شادی بی سببی بالا میاد که این نشانی از نیرو و فعالیت خود زندگیست.

بله صلاح دم نزدن.

صلاح انصتوا.

صلاح قرین شدن با مولانا.

صلاح تسلیم زندگی شدن، به جای تسلیم اتفاق شدن.

صلاح نعره لاضیر، صلاح حیدروار فریاد کشیدن.

صلاح تمرکز بر روی خود.

و بالاخره صلاح قضا و کن فکان که نظم زندگیست، کار میکند، کار میکند.

به وعده‌های خوشش اعتماد کن ای جان
که شاه مثل ندارد به راست میعاد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

با تشکر

-فریده از هلند



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com